

کاربست ویژه عام‌واژه‌ها: شگردی تأویل‌افزا در غزل‌های حافظ

نواز الله فرهادی

استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، ایران.

Na.farhadi@cfu.ac.ir , farhadi.na.827@gmail.com

چکیده

افسون‌سازی‌های خواجه‌راز که به جذب خوانندگان و خواهندگان فراوانی انجامیده، اغلب حافظ‌پژوهان را بر آن داشته‌است، تا پژوهش‌های پرشماری دربارهٔ رموز و اسرار این افسونگری‌های جهانی‌ساز جاودانگی‌بخش انجام دهند. با وجود فراوانی این دست پژوهش‌ها، به نظر می‌رسد، همچنان رازهایی نایافته و رمزهایی نشناخته دربارهٔ کارایی همیشگی و همه‌جایی کلام حافظ وجود دارد که شایستهٔ شناسایی است. تأمل در دیوان خواجه، به‌ویژه ابیاتی که قابلیت تأویل و تفاعل بیشتری دارند، نشان می‌دهد، که در برخی از این بیت‌ها حضور یک واژهٔ عام، محور و مبنای تأویل-افزایی گسترده قرار می‌گیرد. بررسی نمونه‌های متعدد و مقایسهٔ نزدیک به هفتاد بیت به‌ظاهر مشابه، حکایت از شگردی زبانی دارد، که طی آن یک عام‌واژهٔ کلیدی با دو ویژگی صرفی (معرفه و معنی‌بودن) زمینه را برای برداشت‌های گونه‌گون از بیت یا مصراع مورد نظر فراهم می‌سازد. دلالت‌گری نامحدود عام‌واژهٔ محوری و کاربست سادهٔ آن در شگرد مورد مطالعه (بدون پیچیدگی‌های برآمده از دخالت و تأثیر صناعات ادبی و فنون بلاغی دشوار و دیریاب) ضمن جذب خوانندگان پرشمار از صنوف و اقشار مختلف، ظرفیت تأویل‌پذیری ابیات زمینه را به اوج می‌رساند و امکان خوانش این بیت‌ها را تا فراسوی مرزهای زمانی و مکانی و زبانی فراهم می‌سازد. با بررسی ابیات دربردارندهٔ این شگرد در چهارچوب آزادترین خوانش هرمنوتیکی (خوانش خواننده‌محور) و مقایسهٔ شگرد مورد بحث با ابهام توسعه‌یافتهٔ حافظانه، کوشش شده‌است، توان تفاعل‌افزایی این شگرد به‌طور برجسته تبیین گردد. وجود نشانه‌هایی از این شگرد در آیاتی از قرآن کریم تقویت‌کنندهٔ این گمان است، که

حافظ، این شگرد ساده و سحرآمیز را، هم در مضمون و هم در راهبرد، وامدار اعجاز آیات آسمانی باشد.

کلیدواژه: تأویل‌پذیری، دلالت‌گری، سفیدخوانی، عام‌واژه، هرمنوتیک.

۱. مقدمه

منتقدان و ادب‌پژوهان مختلف از دیدگاه‌های متفاوت به موضوع ماندگاری اشعار و آثار ادبی نگریسته و هر کدام بر عامل یا عواملی خاص در این زمینه تأکید ورزیده‌اند. یکی از عوامل بسیار مهم و شاید مهمترین آن‌ها، عدم قطعیت و صراحت معنی در آثار ادبی است، که خود ریشه در علل و عوامل گوناگون دارد. آنچه صاحب‌اندیشگان به اشکال مختلف در زمینه رموز مانایی و پایایی آثار ادبی مطرح کرده‌اند، مؤید همین ویژگی و توضیح و تبیین آن از زوایای متعدد است. برای مثال، از حلقه هرمنوتسین‌ها، «شلایرماخر» (Schleiermacher) با تکیه بر ظرفیت ذاتی زبان (شلایر، ۱۹۷۷: ۳۹) و «گادامر» (Gadamer) و «ریکور» (Ricœur) با اصالت و اولویت دادن به «فهم» مفسر (ریکور، ۱۳۹۹: ۳۷) و ساختارشنک‌ها همچون «پل دومان» (De man) با تمرکز بر صنایع بدیعی ساخت‌شکن (دومان، ۱۹۹۳: ۱۱) در واقع همین معنا را تأیید و تکرار می‌کنند. وجه مشترک همه این بیانات، تأکیدشان بر ظرفیت تأویل‌پذیری آثار ادبی است که با روش‌ها و شگردهای مختلف؛ به‌ویژه، بهره‌گیری مؤلف از توان بالقوه و ذخایر ذاتی زبان و کارکردهای ادبی و فراسیاقی آن ایجاد می‌شود.

تأویل‌پذیری کم‌نظیر کلام حافظ، از عوامل مهم پویایی آن است؛ که به حضور زنده و گسترده این سروده‌ها در زندگی امروزیان (از محافل انس عوام گرفته تا هنرها و علوم مختلف پس از روزگار حافظ، تحقیقات علمی، تحشیه‌ها، تأویل‌ها و ترجمه‌های پرشمار منتقدان و مترجمان) انجامیده و با مشارکت فعال خوانندگان و مفسران، هستی جاودانه‌ای یافته‌است. این سطح از ظرفیت تأویل‌پذیری، بی‌گمان برآمده از ویژگی‌ها و عواملی است که دیوان خواجه راز را به نمونه‌ای برجسته از متون باز و بخش‌هایی از آن را به مصادیق

«یک آبژه ساختاری و متن عینیت یافته عاری از هرگونه ارجاع مندی محدودکننده و تعین - بخشی (در باور هرمنوتسین های مدرن) تبدیل کرده است» (برانز، ۱۹۹۲: ۲۳۸). با تأمل در مختصات سخنان سحرآمیز حافظ و با توجه به نتایج به دست آمده از پژوهش های پرشمار درباره جهان سیری و همه زمانی این سروده ها، رازهای تأویل پذیری و رموز مانایی و محبوبیت مستمر کلام حافظ را می توان به سه بخش عمده تقسیم کرد: عوامل معنایی، شگردهای بلاغی و شگردهای زبانی که توضیح آن مجال مستقل می طلبد.

یکی از شگردهای شگفت خواجه حافظ برای نامحدودسازی تأویل ها و جذب حداکثری گروندگان، بهره گیری از ظرفیت دلالت گری اسم های عام است، که گاه «به میلیاردها پدیده اشاره می کنند» (صفوی، ۱۳۸۴: ۵۷). استخراج ۷۶۰ بیت با ساخت دستوری به ظاهر مشابه حسب پیش انگاشته های نگارنده، از ۲۵۰ غزل خواجه، با گزینش رندمی از بخش های مختلف دیوان وی، و بررسی دقیق این ابیات، نشان می دهد، که شگرد مورد مطالعه در ۱۳۸ بیت از ۷۶۰ بیت تحلیل شده به کاررفته است. حافظ در این شگرد با توجه به جایگاه سرنمونی عام واژه ها و بهره گیری بجا از ماهیت پردلالت آن ها، فضایی باز فراهم می کند، تا هر خواننده با هر بار خوانش، بر اساس تغییر «نظام دلالت گری متن در موقعیت های مختلف خوانش» (احمدی، ۱۳۸۳: ۵۳) برداشتی متفاوت با خوانش دیگران و دیگر خوانش های خویش داشته باشد. تعدد و تکرر برداشت ها بسته به شمار زیرمقوله ها و مدلول های واژه محوری و جایگاه آن در بافت جمله، گاه از تمامی مرزهای معنایی و در نتیجه محدوده های زمانی و مکانی و زبانی فراتر می رود.

این شگرد بر اساس تقسیم بندی یاد شده در شمار شگردهای زبانی حافظ جای می گیرد. بنابراین بررسی آن ابتدا از مسیر دانش های زبانی و مبانی دستور زبان؛ از جمله، تقسیمات دلالت بنیاد واژه ها در ساخت واژگانی زبان به انواعی چون اسم عام، اسم معرفه و اسم معنی گذشته؛ سپس تأثیرات تأویل گستری این شگرد زبانی در چهارچوب نگرش هرمنوتیکی و بر پایه معیارها و مؤلفه های خواننده محور سنجیده می شود.

اسم عام که مرکز ثقل شگرد مورد بحث است، در دستور زبان های مختلف تعاریف کم و بیش یکسانی دارد. به جز طرفداران «دستور شناختی» که واژه عام را اسم یا وصفی

غیر قابل شمارش در مقابل اوصاف و اسامی قابل شمارش قرار می‌دهند (ر.ش: لانگاکر، ۲۰۰۸: ۱۱۲)، سایر زبان‌پژوهان، اصطلاح «عام» را صفتی مختص «اسم» دانسته، اسم عام را «کلمه‌ای که با آن کسان یا چیزهای هم‌نوع را می‌توان نام برد» (خانلری، ۱۳۶۹: ۴۸) در برابر اسم «خاص» تعریف می‌کنند. معدودی از منتقدان هم «عام‌بودن» با همین معنا را منحصر به اسم ندانسته، به صفت‌ها نیز تعمیم داده‌اند. (ر.ش: زاهدی، ۱۳۸۵: ۲۴).

شایسته یادآوری است، بر پایه این تعاریف تضاد و تقابلی میان عام و خاص، آنگونه که در اسامی قابل شمارش و غیر قابل شمارش دیده می‌شود، وجود ندارد، بلکه در این قبیل تعریف‌ها رابطه تضامنی میان عام و خاص برقرار است؛ یعنی، عام‌واژه‌ها اعم از واژه‌های خاصند و اوصاف و اسامی خاص، اجزای معین و مشخصی درون دایره عام-واژه‌ها هستند. زبان‌شناسان درباره چستی مدلول‌ها در این قلمرو گسترده و چگونگی دلالت عام‌واژه‌ها بر مدلول‌های پرشمار، نظریه‌های مختلفی ارائه نموده‌اند که به اهم آن‌ها اشاره می‌شود.

به باور «جان‌لاک» (John Locke) اسامی عام دال‌هایی هستند، که بر تصاویر ذهنی کلان و عمومی دلالت دارند و دلالت این نشانه‌ها بر عینیات، به واسطه همان تصورات ذهنی انجام می‌شود (لاک، ۱۹۷۶: ۵).

«فرگه» (Frege) می‌گوید: یک اسم عام بر مجموعه‌ای از موجودات دلالت می‌کند که تمامی اجزای مجموعه مدلول آن اسم به‌شمار می‌روند. ارتباط واژه عام با مصداقش از طریق مفاهیم آن واژه برقرار می‌شود که حالات روان‌شناختی متکلم و مخاطب در دریافت آن‌ها نقش محوری ایفای می‌کند (فرگه، ۱۹۸۴: ۱۹۳).

«پاتنم» (Putnam) برای اظهار نظر دقیقتر اسامی عام عینی را از عام‌واژه‌های «معنی» تفکیک کرده، همه اشیا با نسبت مشابهت و این‌همانی را مدلول‌های اسم عامی عینی و ملموس می‌داند (پاتنم، ۱۹۹۷: ۲۲۳). پاتنم و کسانی مانند «کریپکی» (Kripke) با آن که بر خلاف لاک به دلالت عینی عام‌واژه‌های «ذات» باور دارند، بر این موضوع تأکید می‌کنند که ارتباط این واژه‌ها با مدلول‌شان، طی یک فرایند زبانی مبتنی بر تعاملات اجتماعی برقرار می‌شود (کریپکه، ۱۹۸۰: ۱۳۱).

سرانجام «شوارتز» (Schwartz) در همسویی نسبی با پاتنم اسامی عام معنی را جدای از عام‌واژه‌های ناظر بر امور ملموس و اینگونه توصیف می‌کند: اسامی عام دلالت‌کننده بر مفاهیم انتزاعی به شیئی مشخصی ارجاع نمی‌دهند، بلکه هر چیزی که از اوصاف مربوط به این مفاهیم برخوردار باشد، در زمره مدلول‌های آن قرار دارد (شوارتز، ۱۹۷۷: ۳۹).

صرف نظر از اختلافات موجود در این نظریه‌ها، نکته مهم و بدیهی، پرشماری مدلول‌ها و گستردگی حوزه دلالت عام‌واژه‌هاست که با استناد به تأکید مستقیم لاک مبنی بر ذهنی بودن این دلالت‌ها و همچنین اشارات تردیدآمیز سایر صاحب‌نظران در این زمینه، مدلول این اسامی، به دلیل وابستگی به کاربران نامحدود و نقش تعیین‌کننده موقعیت روانی و شرایط ذهنی متغیر آنان، به طور غیر قابل پیش‌بینی فزونی می‌یابد. همچنین عینی یا ذهنی بودن فرآیند دلالت‌ها، تأثیر چندانی بر دلالت‌گری عام‌واژه‌ها در اشعار و متون ادبی ندارد. زیرا زبان ویژه این آثار به تأیید برخی منتقدان «در بنیان خود غیر ارجاعی است» (ریکور به نقل از: احمدی، ۱۳۷۰: ۶۲۳)، که زمینه را برای تأویل‌های شخصی و نامتعیین، به‌ویژه در متن‌های مبتنی بر عام‌واژه‌های محوری، فراهم می‌سازد.

از این رو، کاربرد چنین واژه‌هایی در ترکیب ابیات و عبارات می‌تواند افق معنایی سخن و گستره تأویل‌پذیری آن را به طور قابل توجهی افزایش دهد. به عبارت دیگر، عام‌واژه‌ها با ظرفیت دلالت‌گری بالا و بعضاً نامحدودی که دارند، از امکانات بالقوه و ذخایر مهم زبانی هستند که مؤلف با کاربست ویژه و هوشمندانه آن‌ها می‌تواند همه یا بخشی از این ظرفیت بالقوه را در جهت تأویل‌افزایی و بالابردن قابلیت تفسیری اثر خود فعلیت ببخشد (رش: نصری، ۱۳۸۱: ۱۰۹)؛ در نتیجه متنی بیافریند، که از گشودگی لازم بر روی تفاسیر متکثر و تأویل‌های شخصی مطابق رویکرد خواننده‌محور برخوردار باشد.

وجه ممیزه هرمنوتیک مؤول‌محور نسبت به گرایش‌های سه‌گانه هرمنوتیک، پایان‌ناپذیر بودن عمل «فهم» و معانی تأویلی متن است. در هرمنوتیک فلسفی «گادامر» و «هایدگر» (Heidegger)، تکیه بر ماهیت فهم و شناخت آنچه در «فرایند فهمیدن» رخ می‌دهد، بیش از هر امر دیگری اهمیت دارد (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۹) و در نظریه «یاوس» (Jauss) و «آیزر» (Iser)، آفرینش بی‌پایان معنی و برداشت‌های نوبه‌نو خوانندگان از متن، با تکیه

بر پیش‌خوانده‌ها و پیش‌فرض‌های تجربی آنان، در کانون توجه قرارداد (ر.ش: آیزر، ۱۹۷۴:
۲۷۸ و گادامر، ۱۳۸۹: ۱۲۷). بنابراین در این رویکرد: